

شرق

روزنامه

مسابقات فوتبَل در شالیزارهای برنج آستانه اشرفیه، عکس: محمدرضا آذر، میزان



زیر پوست شهر

سکه و بحران پرداخت مهریه

در ماه گذشته یک‌باره قیمت سکه و ارز در بازارهای ایران بالا رفت. خبری تکراری که هر چند سال یک بار در ایران اتفاق می‌افتد و با وجود ایجاد نگرانی‌های فراوان در سطح زندگی و معیشت مردم به‌صورت تناوبی هر چند سال یک بار رخ می‌دهد؛ اما این‌بار افزایش قیمت سکه و دلار چنان جهشی داشت که زندگی شهروندان عادی را به‌شدت تحت تأثیر قرار داده است.

عبور قیمت سکه از هشت میلیون تومان و رسیدن دلار به ۲۰ هزار تومان در کنار مصائب اقتصادی دیگری مانند افزایش قیمت خانه و اجاره‌بها موجب شده این روزها مسئله اقتصادی و دغدغه معیشت اولین موضوع مهم زندگی مردم باشد؛ اما در کنار همه نگرانی‌هایی که مسئله افزایش قیمت سکه و دلار ایجاد کرده است، نگرانی‌هایی هم درباره وضعیت پرداخت مهریه برای زوج‌هایی که از هم جدا شده‌اند، ایجاد شده است. این مسئله در سال‌های اخیر همیشه موجب نگرانی‌هایی بوده و موجب می‌شده آغاز جدایی یک زوج از هم با انتقال یکی از آنها به زندان همراه باشد؛ مسئله‌ای که سرانجام منجر به تصویب قانونی شد که نهایتاً پرداخت ۱۱۰ سکه را به‌عنوان مهریه رسمی می‌شناسد.

مطابق با ماده ۲۲ قانون حمایت خانواده هرگاه مهریه در زمان وقوع عقد تا ۱۱۰ سکه تمام‌بهار آزادی یا معادل آن باشد، وصول آن مشمول مقررات ماده «۲» قانون اجرای محکومیت‌های مالی است و چنانچه مهریه بیشتر از این میزان باشد، درباره مازاد، فقط ملاتت زوج ملاک پرداخت است و رعایت مقررات مربوط به محاسبه مهریه به نرخ روز کماکان الزامی است؛ اما محاسبه همین مهریه در روزهایی که قیمت سکه از هشت میلیون هم فراتر رفته است، مسئله پرداخت آن را بسیار نگران‌کننده می‌کند؛ چراکه مبلغ مهریه عدد بسیار بزرگی می‌شود که جز بخش کمی از جامعه‌دیگران از پس آن برنمی‌آیند و به‌این‌ترتیب نگرانی‌هایی درباره افزایش میزان زندانیان مهریه ایجاد شده است.

هنوز هیچ تدبیری برای حل این مسئله اندیشیده نشده؛ ولی به نظر می‌رسد با گذشت زمان و بروز و ظهور مشکلات و معایب این مسئله، حتما باید تدابیری برای حل آن اندیشیده شود. یکی از موضوعاتی که در چنین وضعیتی برای حل مسئله مراودات مالی طلاق و پرداخت مهریه به نظر می‌رسد، مسئله تقسیم اموال به‌دست‌آمده بعد از ازدواج در ازای مهریه است.

در واقع اگر زوجی به هر دلیلی قصد جدایی از هم دارند، شاید بهتر باشد که به جای پرداخت مبلغ سنگین مهریه هر آنچه را در طول زندگی مشترکشان با هم کسب کرده‌اند، تقسیم کنند و از هم جدا شوند. این موضوعی است که درباره آن با شیما قوشه، وکیل دادگستری، صحبت کردیم. شیما قوشه در این زمینه به «شرق» گفت: «در سندهای ازدواج قسمتی به‌عنوان «تقسیم اموال» وجود دارد که بر تصنیف دارایی دلالت می‌کند. این تقسیم اموال به دو شرط مشروط شده است؛ نخست اینکه مرد متقاضی طلاق باشد و دوم اینکه بدون دلیل موجه قانونی مردی بخواهد همسرش را طلاق دهد.

در حالت کلی در صورت داشتن این دو شرط مرد باید نیمی از اموال خودش را به زن بدهد؛ مسئله‌ای که ما اغلب به آن اشاره می‌کنیم و به دیگران توصیه می‌کنیم، این است که این مسئله به‌عنوان شرط ضمن عقد به‌صورت مطلق و به‌جای مهریه مطرح شود. به این معنی که بعد از طلاق اموال زوجین تقسیم شود و مهریه‌ای ردویدل نشود.

البته دیده شده استثنائاتی هم برای آن قائل شده‌اند؛ گاهی به‌عنوان شرط ضمن عقد می‌پویند که اموال زوج تقسیم شود و گاهی اموال هر دو طرف را تقسیم می‌کنند.

گاهی عبارت مطلق «اموال» نوشته می‌شود. به‌جز این استثنائات، بهتر است در شروط ضمن عقد نوشته شود اموالی که بعد از ازدواج حاصل شده است و بهتر است که چنین مسئله‌ای به‌صورت یک اقرارنامه در دفاتر اسناد رسمی تنظیم شود تا از هر شک و شبهه‌ای هم مصون باشد. به نظر می‌رسد تنظیم چنین سندی و گذاشتن چنین شرطی می‌تواند در اوضاع فعلی راه‌گشا باشد. هم مسئله مهریه را از چنین حالت سنتی‌ای خارج می‌کند و هم بار مالی سنگینی را که بر اثر طلاق ایجاد می‌شود، کمتر می‌کند. از سوی دیگر این مسئله می‌تواند شغل زنان خانه‌دار را به‌عنوان یک کار رسمی در نظر بگیرد؛ چراکه بسیاری از زنان از این مسئله شکایت دارند که کارشان در خانه به‌عنوان یک شغل دیده نمی‌شود و زحمتشان ارج نهاده نمی‌شود، ازاین‌رو تقسیم اموال حاصل‌شده بعد از ازدواج به‌نوعی اقرار بر پذیرفتن خانه‌داری زنان خانه‌دار به‌عنوان یک شغل است.»

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه • ۱۰ تیر ۱۳۹۹ • ۸ ذی‌القعدة ۱۴۴۱ • ۳۰ ژوئن ۲۰۲۰ سال هفدهم • شماره ۳۷۵۴ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۸ • اذان مغرب ۲۰:۴۵ اذان صبح فردا ۴:۰۶ • طلوع آفتاب ۵:۵۲

fardashargh@gmail.com

روزنامه‌فرو

نور نوشت

جناح سیاسی یا جناح سیاستی؟ چرا جناح‌های ما سیاسی رفتار می‌کنند و سیاستی عمل نمی‌کنند و ثبات گفتمانی ندارند؟ سیاستی‌عمل‌کردن، یعنی اینکه حزب دموکرات آمریکا همواره دنبال آزادی‌های بیشتر، منافع طبقات ضعیف و حقوق اقلیت‌هاست؛ حزب جمهوری‌خواه نیز اصولاً دنبال توسعه اقتصادی، مالیات کمتر برای سرمایه‌داران و توجه به صنایع، به‌ویژه تولید و فروش صنایع نظامی است. تا حالا دیده نشده حزب کارگر انگلیس، طرحی بدهد که منافع سرمایه‌داران را تأمین کند یا در تضاد با منافع طبقات ضعیف اجتماعی باشد. متضاد آن، سیاسی عمل‌کردن است؛ برای مثال حزب کارگزاران با خاستگاه راست و تکنوکرات، در انتخابات ۷۶ به‌جای ناطق‌نوری، با خاتمی جناح چپ هم‌پیمان می‌شود یا مؤلفه‌ها راست بازار، از احمدی‌نژاد با شعارهای سوسیالیستی حمایت می‌کند. افکار عمومی ایران انتظار طبیعی دارند؛ جناح‌های سیاسی کشور برنامه سیاسی داشته باشند و برای حفظ یا تصاحب قدرت، از این شاخه به آن شاخه نزنند. ماجرای دوجناحی‌شدن سیاست در ایران، از همان پاییز سال ۱۳۶۰ شکل گرفت. تابستان خونی‌ن سیری شد و برنده زورآزمایی، حزب جمهوری اسلامی بود. درون حزب، مشخصاً دو گروه چپ و راست به‌تدریج پیرنگ‌تر شدند و این وضعیت تا غرق‌فحال‌شدن حزب ادامه داشت.

در دوران جنگ، جناح چپ، دولت مهندس موسوی و اطرافیان بنیان‌گذار انقلاب بودند که اقتصاد دولتی و روحیه استکبارستیزی داشتند. بخش بزرگی از این سیاست‌ها، عاریت‌گرفته از ایدئولوژی گروه‌های برترعداد مارکسیستی بود که آن را به‌نوعی اسلامیزه کرده بودند. البته جناح راست هم تحت تأثیر قرار گرفته بود؛ اما کمتر و بیشتر به ارزش‌ها، سنت‌ها و رعایت دقیق شئونات دینی توجه و بر آنها تأکید می‌کرد.

هرقدر زمان گذشت و جنگ مسئله اصلی شد، اختلاف این دو اردوگاه سیاسی که در آن چپ‌ها دست برتر را داشتند، مشخص‌تر به نظر می‌رسید؛ حتی شایع شد از مرکز دستور دادند روزنامه رسالت، ارگان جناح راست، در جبهه‌ها توزیع نشود. در سال ۱۳۶۶، یک سال قبل از پایان جنگ، رهبر انقلاب پذیرفت «مجمع روحانیون مبارز»، از نهاد سنتی روحانیون سیاسی، یعنی «جامعه روحانیت مبارز» مستقل شود. بعد از رحلت امام و وقایع بعد از آن، به‌تدریج جناح چپ به محاق رانده شد و تا انتخابات ۱۳۷۶ غالباً در حاشیه بود. انتخابات دوم خرداد، در حالی انجام می‌شد که آمریکا تحریم‌های مهمی را شروع کرده و برخلاف سیاست رسمی تشرذاری دولت سازندگی، منازعات در ارتباط با اروپا و آمریکا اوج گرفته بود. چنین به نظر می‌رسید که نظر اصلی، پیروز حتمی ناطق‌نوری است و سایر نامزدها صرفاً برای گرم‌کردن تنسور انتخابات پذیرفته شده‌اند. پیروزی غیرمنتظره محمد خاتمی، حاصل اتحاد و انگیزه نیروهای چپ و اختلاف در اردوگاه راست و نارضایتی رئیس دولت سازندگی از پیغامدهای سیاسی بود. یک سال قبل از آن، کارگزاران سازندگی از بدنه راست جدا شده و پیروزی دلچسپی در انتخابات

جناح سیاسی یا جناح سیاستی؟

مجلس پنجم به دست آورده بودند. کشمکش میان چپ و راست، همواره با فرصت‌سوزی همراه بوده است. برآیند نیروی این دو گروه عمده سیاسی، همدیگر را خشنی کرده و عملاً در اقتصاد و سیاست درجا زده‌ایم. اکنون فقدان ثبات گفتمانی، مردم را از دولت‌های دو میرحسین و طیف چپ دهه ۶۰، با چند تغییر پارادایم به آزادی، جامعه مدنی و شفافیت رو به زوال رفته و تولد جریان سوم عدالت‌خواه نیز همین ناپسندنگی تاریخی را نشان می‌دهد. طیف راست هم از نزدیکی بازار و غرب، به غرب‌ستیزی و دفاع از ارزش‌ها و بساختن ایدئولوژی‌های دفاعی و تقلیل‌دهنده جریانات، با سرعت بیشتری دارد رو به زوال می‌رود. اینک در ذهن غالب مردم ایران، این تصور ایجاد شده که با گذشت این همه سال، نه اصولگرایان و نه اصلاح‌طلبان، عملاً توان حکمرانی خوب که رفاه و آسایش عمومی را در پی داشته باشد، ندارند. دلیل این امر، برخورد سیاسی به‌جای برخورد سیاستی بوده است. این تصور عامه مردم، با شکست سیاست‌های اقتصادی دولت روحانی بسیار تقویت و منجر به خلق شعار «اصلاح‌طلب، اصولگرا دیگه تمومه ماجرا» شده است. جناح‌ها با مشاهده مشارکت ضعیف مردم در انتخابات مجلس یازدهم، دنبال عناوین راه سوم و خط جدید و نظایر آن هستند تا در انتخابات سرنوشت‌ساز ۱۴۰۰، آب رفته را به جوی بازگردانند؛ اما به نظر می‌رسد افکار عمومی

آزموده، بعدی است خام شوند. جناح‌های سیاسی برای تقویت نظام و پایداری نظام سیاسی، باید برنامه‌ای سیاسی داشته باشند. باید برای مردم مشخص باشد وقتی به یک رئیس‌جمهور رأی می‌دهند، عملکردش براساس برنامه سیاسی باشد، نه آنکه به اقتضای زمان، حرکات پاندولی اتفاق بیفتند. این جریان‌های سیاسی و نه سیاستی، عملاً خودشان را گاز می‌گیرند و کم‌کم می‌خورند و می‌تراشند؛ چون ثبات گفتمانی ندارند. در حکمرانی خوب، محسن نوربخش راست با محمد ستاری‌فر چپ، قابل جمع نیستند؛ اتفاقی که در دولت اصلاحات شاهد بودیم؛ دولت نمی‌تواند در اقتصاد راست باشد و در فرهنگ، چپ. تداوم چنین اشتباهاتی، کشور را با آسیب‌های جدی مواجه می‌کند. آنچه مردم می‌خواهند، این است که دولتی قدرتمند، خوش‌نام، دارای اعتبار بین‌المللی و توانمند در بهبود اقتصادی سر کار بیاید. چنین مشخصاتی در شخصیت‌های احتمالی نامزدی ریاست‌جمهوری دیده نمی‌شود. اصولگرایان و اصلاح‌طلبان، تضادها را به جایی رسانده‌اند که هر دو، دیگری را خائن و عامل بدبختی می‌خوانند و به‌واقع خواهان نابودی و حذف رقیب از صحنه سیاسی هستند. با این افق نمی‌توان انتظار انتخاباتی تشرشور و امیدآفرین را داشت. افکار عمومی، به‌ویژه بدنه جوان جامعه، تحت تأثیر رسانه‌های بی‌شمار مجازی، توقعات فرآیندهای افشه است و ابراهانی به دست آورده که رام‌کردن و خام‌کردنشان، صعب و دشوار خواهد بود و اثرگذاری‌های بیرونی مزید بر علت خواهند شد. پس ماجرا تمام نیست و راه گذار از چنین شرایط ناپایدار، برنامه سیاستی و پرهیز از برنامه سیاسی، پایداری بر اصول، آشتی ملی و گذار از توهمات سیاسی و بدشیر واقعیت صحنه خواهد بود؛ کاری که برای ایران‌سازان و جناح، حکم راس خواهد داشت. شاید برای خاطر ایران عزیز، مردم شاهد این ازخودگذشتگی باشند.

قصه‌های شهر

خصوصی نیست!

اسم آن بخش غیردولتی را می‌گذارید خصوصی، دیگر ماجرا طوری که فکر می‌کردید، پیش نمی‌رود. یک نمونه‌اش را دختمنان عرض می‌کنم؛ دوستی که در یکی از ادارات دولتی سال‌هاست قراردادی کار می‌کند و توفیق دستیابی به عنوان ارجمند کارمند رسمی را پیدا نکرده، چند وقت پیش تعریف می‌کرد که در راستای خصوصی‌سازی، قرارداد کاری ما را به یک شرکت دیگر سپردند؛ یعنی چه؟ یعنی رفیق ما را به اینکه همچنان دارد برای آن آشفال‌ر دولتی کار می‌کند، برکه قراردادش با یک شرکت مجهول که تابه‌حال نه اسمش را شنیده و نه رؤیتش کرده، تنظیم شده است. این شرکت مسئول دادن حقوق شده؛ یعنی حقوق را از سازمان دولتی می‌گیرد، چند روزی در جیب خودش نگه می‌دارد (لایذ به نیت خیر) و بعد درحالی‌که مبلغ درخور توجهی بابت بیمه و مالیات کم می‌کند، حقوق افراد را می‌دهد. این رویه چند ماه ادامه یافته و وقتی افراد شاکی شدند، دریافتند که دیگر نه کارمند آن بخش دولتی به حساب می‌آیند و نه آن شرکت خصوصی که فقط نقش یک رابط دارد توجهی به آنها می‌کند. درحرحال چرا یک شرکت باید دلش به حال کارمندی بسوزد که عملاً کار او سود یا زیانی برای آن شخص ندارد یا درست‌ترش اینکه آن شرکت اصلاً محصولی ندارد که وابسته به فردی باشد. با این حساب، اینجا جادوی کلمه خصوصی باعث می‌شود شما کار، شغل و درآمد تعدادی انسان را می‌دهید، درست جایی که مرادش از خصوصی یعنی من هستم و سود خودم، مابقی دیگر هیچ. انتهای این داستان می‌شود همان کارگری که خودش را بالای چاه نفت حلق‌انیز کرد، درحالی‌که دوستان دور سفره لوسان نشسته بودند و خصوصی می‌خوردند.

این کلمه خصوصی خیلی جادویی است؛ گاهی یک شهر می‌شود حريم خصوصی و گاهی داخل خانه‌ات هم حريم خصوصی به حساب نمی‌آید!

قادر باستانی

پژوهشگر

دغدغه‌های طبیبانه

عاشقی در زمانه کرونا



عبدالرضا ناصر مقدسی

متخصص مغز و اعصاب

● خبر خودکشی هم‌زمان و دست در دست دو جوان عاشق، نه‌تنها بسیار درآورد و غمناک بود، بلکه بار دیگر از محدودیت‌های شدید اجتماعی‌ای سخن می‌گفت که دو جوان را می‌تواند تا مرحله مرگ پیش ببرد. فرهنگی که خود را درست و برحق می‌داند و به بهانه نادرست‌بودن، آن فرد و تجربه‌اش را به اضمحلال و نابودی می‌کشاند. فرهنگی که خود را محق می‌داند تا درباره دیگران تصمیم بگیرد و تصمیم خود را برتر از هر تصمیمی بداند. فرهنگ ستیزه‌جو و مداخله‌گر ما البته حتی به این هم اکتفا نکرده و به وصیت این دو جوان عمل نکرد. دو جنازه دست در دست هم از درون سد گذارلندر شهر اندیکای خوزستان بیرون کشیده شدند.

خبرهایش در رسانه‌ها پخش شد و باز مثل بسیاری از آسیب‌های اجتماعی دیگر، به فراموشی سپرده شد؛ بدتر اینکه خیلی وقت‌ها این آسیب‌های اجتماعی بدزودی تحت سایه خبرهای بد دیگر که در جامعه ما کم نیستند، با سرعتی باورنکردنی به فراموشی سپرده می‌شوند. از زمانی که این خبر دردناک را شنیدم، داشتم فکر می‌کردم در جامعه ما تا چه میزان آسیب‌های اجتماعی، این‌گونه روی هم تلنبار می‌شوند و بدون آنکه حل شوند، به‌واسطه خبرهای بدتر، شبکه‌ای چنان عجیب‌وغریب را ایجاد می‌کنند که تحلیل آن را اگر غیرممکن نکند، بسیار سخت می‌کند. درمان از چنین جامعه‌ای رخت برمی‌نهد. هر بلایی نازل می‌شود و هیچ بلایی بدتر از مصیبت‌های دیگر نیست.



علل و ریشه‌های چنین وقایعی شاید در نظر اول به حوزه‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی و سیستم‌های فرهنگی و حکومتی بازگردد، اما در عمق خود دغدغه‌ای طبیبانه است؛ دغدغه‌ای که مثل خوره روح را می‌تراشد و تکه‌تکه از بین می‌برد؛ اینکه طبایبی نتوان برای این‌همه رخداد انجام داد، دارویی تجویز کرد و بیماری را سداوت کرد؛ اینکه بتوان این دو جوان شوربخت عاشق‌پیشه را به زندگی برگرداند، اینکه توان زمان را به عقب برد و جامعه‌ای را ترسیم کرد که هرکس آزادی انتخاب داشته و خود مسئول اعمالش باشد؛ همه و همه ضعف بزرگ درمانگری ما را نشان می‌دهد. پادم هست پس این‌گونه به آینده امیدوار باشد، قدرت و توان عظیمی می‌خواهد. پادم هست وقتی داشتم این مطلب را همان زمان در یکی از جراید می‌خواندم، صدایی از آن سوی پنجره خانه‌مان نظرم را به خود جلب کرد.

وقتی رویم را به سوی پنجره برگرداندم، پروانه‌ای را دیدم که از میان نرده‌های پنجره عبور می‌کرد؛ مانند امیدی که خود را درون سیاهی و زندان اسیر نکرده و به امید فردایی بهتر به پرواز خود ادامه می‌داد. اما وقتی خواستم برای نوشتن این دغدغه، یادداشت‌های آن زمانم را درباره آن شاعر پیدا کنم، متوجه شدم شما که را کم کرده‌ام. انگار من نیز به امیدی برای آینده راور نداشتم. به‌عنوان یک طبیب از خودم خجالت کشیدم؛ هرچه باشد هنوز خیلی‌ها دل به امید یاری افرادی مانند من سپرده‌اند؛ منی که هر روز در این جامعه پرفغان، ناتوان‌تر از روز قبل می‌شوم. گاه می‌خواهم ساعت‌ها در خانه بمانم و سقف را نگاه کنم؛ اما همین دغدغه‌هاست که درونم را می‌آزارد و خراش می‌دهد و دوباره برای روزی دیگر راهی این جامعه با تمام ناملایمتهایش می‌کند.

عاشقی سخت است؛ آن‌هم اگر در زمانه پرمصیبتی مانند زمانه کرونا باشد.